

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایش محقق خوئی در ارتباط با توجیه جناب شیخ و تبیین نظر خود ایشان بود. جناب شیخ آیه ی اوفوا را این طوری معنا فرمودند که اوفوا، عمل به مقتضای عقد را بر ما واجب می کند. چون وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد. اوفوا یعنی يجب العمل بما یقتضیه العقد. بعد از عمل بما یقتضیه العقد، حرمت تصرف را چه قبل الرجوع و چه بعد الرجوع در آورد و گفتند که این یعنی لزوم عقد. یقتضیه العقد یعنی چه؟ یعنی این مال، مال مردم است. مقتضای عقد بیع، تملیک است. من باید به این ما یقتضیه العقد، عمل کنم لذا نمی توانم تصرف در مال غیر کنم. قبل از فسخ که نمی توانم. بعد از فسخ را هم شیخ گفت که این حرمت تصرف، اطلاق دارد. وقتی بعد از فسخ نتوانستم تصرف کنم، معنایش این است که فسخ باطل است. و الا معنا ندارد که فسخ درست باشد و این مال من باشد، ولی به من بگویند که حق نداری در آن تصرف کنی. لذا فرمودند حرمت تصرف، با اطلاق که دارد، قبل الفسخ و بعد الفسخ را می گیرد و معنای این، بطلان فسخ است. حالا با همین توضیحی که دادند که دلالت مطابقی آیه، وجوب وفاء است و دلالت التزامی اش، لزوم و بطلان فسخ است. بعد هم یک "بل" آوردند که اصلاً دو تا دلالت و دو تا حکم نداریم. یک حکم بیشتر نداریم که همان حکم تکلیفی است و ما از آن انتزاع وضع می کنیم. محقق خوئی هم این ها را قشنگ توضیح داد و بعد گفت یک اشکالی این جا هست.

اشکال را مختصر توضیح دادیم الان یادآوری می کنیم تا ذهن خوب فرمایش آقای خوئی را متوجه شود. اشکال این است که ما بر اساس فرمایش شیخ که وفاء، عمل بما یقتضیه العقد است، مقتضای عقد را باید ببینیم چیست؟ بله! شما در عقد نذر، ما یقتضیه النذر، یعنی منذور را عمل کنید. مثلاً نذر کردید که روزه بگیرید. روزه یک عمل خارجی است. ما یقتضیه النذر، این است که شما آن روزه را انجام بدهید. نذر می کنید که صدقه بدهید. ما یقتضیه النذر، آن عمل خارجی صدقه دادن است. شیخ هم این طوری گفته است. گفته است که وفاء، عمل بما یقتضیه العقد است. عقد هم یعنی عهد، عهد هم عموم دارد پس شامل همه می شود. بیع را می گیرد، نذر را می گیرد، قسم را می گیرد، اجاره را می گیرد، نکاح را می گیرد. آن جا ما یقتضیه العقد، یک عمل خارجی است که باید به آن عمل کنیم. مثل روزه، مثل صدقه، مثل قرائت قرآن. اوفوا بالعقود، اوفوا بالنذور، شما باید عمل کنید بما یقتضیه العقد. ما یقتضیه العقد، آن عمل خارجی است ایشان می گوید بفرمایید انجامیش بدهید. خب اگر این درست شد، حالا در بیع و نکاح پیاده اش کنید. در نکاح، ما یقتضیه النکاح، تزویج است و در بیع ما یقتضیه البیع، تملیک است. وقتی شما می خواهید به عقد نکاح عمل کنید، باید به آن تزویج ملتزم باشید. وقتی می خواهید به ما یقتضیه البیع عمل کنید باید به تملیک ملتزم باشید. به تعبیر آقای خوئی، ما یک التزام داریم یک ملتزم داریم. التزام همان عقد است و ملتزم همان مقتضای عقد است. ملتزم تارة فعل خارجی است مثلاً در نذر و در قسم، تارة یک امر اعتباری است مثل تملیک و تزویج. ایشان می خواهد بگوید آیا از این حرمت تصرف در می آید؟ می گوید نه! شما به تملیک ملتزم هستید و می گوید این مال زید است. حرمت تصرف یک حرف دیگری است و ربطی به التزام به تملیک ندارد. مثل این است که کسی که می خواهد به تزویج ملتزم باشد باید وجوب انفاق را هم ملتزم باشد. این ها چه ربطی به هم دارند؟ شما ملتزم هستید بما

یقتضیه النکاح، اما نفقه نمی دهید ظلما و عدوانا، این ربطی ندارد به اوفوا بالنکاح. پس ایشان می گوید اگر ما گفتیم وفاء یعنی عمل به ملتزم، باید ملتزم را روشن کنید. ملتزم شما در بیع، تملیک است. وقتی حرمت تصرف خراب شد، شیخ همه را از طریق ملازمه درست کرد. گفت حرمت تصرفی دارم که اطلاق احوالی و ازمانی دارد و با لزوم، ملازمه دارد. آقای خوئی می گوید این به هم نمی خورد. لذا ایشان می گوید باید یک فکری برای وفاء کرد.

دیدگاه محقق خوئی در معنای وفاء:

ایشان می گوید به نظر من، وفاء یعنی تمام. ایفاء یعنی اتمام. اوفوا یعنی شما تمامش کن. به آخر برسانید. ایفاء را ایشان می گوید یعنی این. اگر وفاء را این طوری معنا کردم و اوفوا شد انحاء و ایصال الشئ الی آخره، آن موقع شما به التزام وفاء کنید و کاری به ملتزم نداشته باشید. شما به عقد وفاء کنید. عقد هم التزام است. وفاء به این التزام و ایفاء این التزام، یعنی التزامت را تا آخر حفظ کن یعنی فسخش نکن، نقضش نکن. می گوید در مقابل وفاء، نقض است و نقض یعنی آن را به هم بزیند. شما مامور هستید که ایفاء کنید، این عقد را و این التزام را اتمام کنید. اگر رجوع کنید یعنی به هم زده اید. ایشان می گوید اگر شما از خود این انحاء این التزام با آخره و ایصاله الی آخره، فسخ را خراب کردید دیگر کاری به ملتزم ندارید. با ملتزم کار نکنید با التزام کار کنید. آقای خوئی می فرماید اگر این طور کار کردیم آن موقع، دلالت التزامی دارد بر وجوب ایفاء و وجوب انحاء این التزام تا آخر و حرمت نقض و فسخش و حرمت بازگشت از این التزام.

این قشنگ نتیجه می شود. دیگر از ملتزم در نمی آید بلکه از التزام در می آید، آن هم با دست کاری در معنای وفاء.

دیدگاه محقق خوئی در مفاد صیغه ی اوفوا:

نکته ی دومی که آقای خوئی می گوید و باید روی آن کار کنیم، این است که صیغه ی افعال اوفوا در چه چیزی ظهور دارد؟ شیخ این را ظاهر در تکلیف دانست. وجوب تکلیفی. اگر گفتم وجوب تکلیفی ایفاء، آن موقع باید بگویم از آن لزوم را انتزاع کنید. مبنای شیخ در احکام وضعی این است که از احکام تکلیفی انتزاع می شود. بعد آقای خوئی می گوید که یک اشکالی در این هست. ما به ضرورت فقه، حکم تکلیفی وجوب ایفاء نداریم که بگوییم اگر کسی فسخ کرد، کار حرامی مرتکب شده باشد و از عدالت ساقط بشود. درست است، شیخ به خاطر مبنایش مجبور است این طوری معنا کند ولی متأسفانه چنین چیزی نداریم. حالا در ملکیت، شیخ راست می گوید، ما حرمت تصرف در مال مردم داریم که شیخ از آن انتزاع ملکیت می کرد. ایشان می گوید آن جا که شیخ می گوید حکم وضعی از حکم تکلیفی انتزاع می شد، وقتی این را می گفتیم که یک حکم تکلیفی کف دستمان می گذاشت به نام حرمت تصرف در مال غیر، بعد شیخ می گفت آن چه که شارع گفته، حرمت تصرف است ما از آن انتزاع ملکیت می کنیم. یا حکم تکلیفی، مثلاً اباحه ی تصرف است بعد ما از آن، حکم وضعی انتزاع می کنیم. آقای خوئی می گوید اما این جا یک حکم تکلیفی ندارید. یک وجوب تکلیفی ندارید که بعد از آن حکم وضعی انتزاع کنید. به ضرورت فقه ندارید! مجبورید بگویید این جا ارشاد به لزوم است.

بعد یک اشکال فنی جالب و خوبی به خودش وارد می کند. می فرماید إن قلت به این شما از این طرف گفتید که شیخ قبول دارد که ما باید بما یقتضیه العقد عمل کنیم. ما یقتضیه العقد، تارة فعل خارجی است مثل نذر، مثل قسم، مثل عهد. شما در عهد و یمین و امثال آن، با فعل خارجی کار می کنید. تارة یک امر اعتباری است مانند ملکیت و تزویج. خب اگر فعل خارجی باشد چه کسی گفته که ما وجوب شرعی نداریم؟! ما وجوب شرعی داریم که وفاء به نذر کنیم. شما یواشکی بیع را گردن ما انداختید. گفتید فسخ بیع، یعنی رجوع از ملکیت، حرام شرعی نیست و این طور نیست که اگر کسی رجوع کرد، فسقی مرتکب شده باشد و از عدالت ساقط شده باشد. در بیع بله، اما اگر کسی خواست بما یقتضیه النذر، عمل نکند، خلاف شرعی مرتکب شده است. وجوب تکلیفی است. لذا ایشان به خودش یک اشکال فنی می کند که اگر ملتزم فعل خارجی باشد، وجوب شرعی است. اما اگر ملتزم یک امر اعتباری باشد مثل ملکیت و تزویج، این وجوب، شرعی نیست. حالا که این طوری است ما دو راه داریم. یا وجوب را محکم بگیریم و بگوییم اوفوا، وجوب شرعی دارد - کار شیخ هم منظم می شود - یعنی وجوب شرعی عمل بما یقتضیه العقد، فقط عقود را از عمومش خارج کنیم. العقود که جمع محلی است را عامش نکنیم که ملتزم های فعلی را هم بگیرد. به خاطر ظهور صیغه ی اوفوا در وجوب شرعی، ملتزم های خارجی را داخل آن می دانیم.

یک راه دیگر این است که عموم العقود، مبنا باشد و ما اوفوا را از وجوب شرعی خارج کنیم. تعبیر آقای این است. می گوید اگر ما بخواهیم با شیخ کار کنیم این طوری نیست که دست ایشان بسته ی بسته باشد.

مشترک لفظی بودن اصطلاح حکم ارشادی:

بعد خود ایشان یک راه حلی را ارائه می دهد. من در این حد نقل می کنم که آیه را بفهمیم. ایشان می گوید این جا که ارشاد می گویم، مشترک لفظی است. این که می گویم، اوفوا، حکم ارشادی است، مشترک لفظی است. یک بار ارشاد که می گویم در مقابل مولویت به کار می رود. مثل آیه ی شریفه ی اطیعوا الله - حالا ایشان اطیعوا الرسول را هم اضافه می کند که اضافه ی خوبی نیست. چون ما به تبع امام اطیعوا الرسول را حکم مولوی می دانیم. دو تا اطیعوا داریم که با هم فرق دارد. شأن زعامت است - اما اطیعوا الله که بحث مرجعیت دینی است، وقتی خدا می گوید از خدا اطاعت کنید، آقایان استدلال می کنند که این اطیعوا، نمی تواند حکم مولوی و وجوب شرعی باشد. چون تسلسل پیش می آید. چون اگر همه ی اطاعت ها را شرعی کردیم آخرش تسلسل پیش می آید. می گوئیم صلّ را به خاطر چی اطاعت کنم؟ به خاطر حکم خدا. حکم خدا چیست؟ اطیعوا الله! اطیعوا هم حکم خدا است. آن را به چه دلیل اطاعت کنم؟ بعدی را چرا باید اطاعت کنم؟ بالاخره این سلسله باید به یک جایی برسد که بگویم خود عقل، حاکم به وجوب اطاعت است. لذا در علم اصول، یک بحث خیلی فنی با اخباری ها دارند که این اطیعوا نمی تواند حکم مولوی باشد. به خاطر محذور تسلسل. ایشان می گوید آن جا که می گویند اطیعوا، ارشاد است، یعنی حکم مولوی نیست. بعضی وقت ها که می گویند این حکم ارشادی است، یعنی تکلیفی نیست نه یعنی مولوی نیست. ایشان می گوید اوفوا، وقتی می گویم ارشاد است نمی خواهم بگویم که مولویتی در آن نیست، خیر! مولی لزوم را گردن ما انداخته است. اما می خواهم بگویم که

حکم، الزام، تکلیفی نیست. احکام خمسہ ی تکلیفیه را وقتی از احکام وضعیه جدا می‌کنم، هر دو احکام مولوی هستند. مولی جعل حکم کرده است. چه در تکلیف چه در وضع. ایشان می‌گویند وقتی می‌گویید ارشاد، تارة در مقابل مولویت است و وقتی یک چیزی ارشادی دانستید یعنی مولویت در آن نیست مثل اطیعوا. اطیعوا از موضع مولی صادر نمی‌شود چون تسلسل پیش می‌آید. یک بار می‌گویید این ارشاد است یعنی تکلیفی نیست. ایشان می‌گویند الان این جا که می‌گوییم ارشادی نیست یعنی تکلیفی نیست ولی مولویت دارد. لذا ایشان می‌گویند حق این است که بگویم اوفوا، یک حکم مولوی است. این حکم مولوی اگر به فعل خارجی خورد، می‌شود تکلیفی، اگر به عنوانی مثل ملکیت و تزویج خورد می‌شود وضعی. ایشان می‌گویند من یک کاری می‌کنم که اوفوا را حفظ کنم و مفاد مطابقی اوفوا، حکم مولوی بشود. لذا دعی الصلاة أيام أقرائک، وقتی به حائض می‌گویند شما در ایام حیض، نماز ندارید این دعی، حکم مولوی است، اما مولوی وضعی، یعنی نماز باطل است. البته این بنا بر یک قول است. بعضی هم می‌گویند ظهورش را از دست ندهید. اصلا در ایام حیض، حرمت دارد. لذا ایشان می‌گویند مولویت را در هیأت حفظ می‌کنم. ولی مولوی ای است که وقتی به یک ملتزمی مثل ملکیت یا تزویج می‌خورد می‌شود وضع. وقتی به یک ملتزمی مثل فعل خارجی می‌خورد می‌شود تکلیف. همه هم مولوی هستند.

دیدگاه آیت الله جوادی در معنای عقد:

نکته ی سوم ایشان این است که حالا عقد یعنی چه؟ آیا عقد به معنای مصدری این جا به کار رفته است یا به معنای اسم مصدر؟ بعضی ها مثل استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله جوای به معنای اسم مصدر می

گیرند. می گویند این جا مثل خلق به معنای مخلوق است. عقد به معنای معقود است. عقد مصدری، یک معنای حدثی است. قابل استمرار نیست. آنآ به وجود می آید. شیخ عقد را معنا کرد که مطلق عهد است یا عهد مشدد است. اما اگر معنای مصدری اش بیاید، یک معنای حدثی آنی می شود. یک عده ای می گویند که این معنای حدثی آنی، اصلاً قابل نقض نیست که اوفوا برای آن بیاید. مخصوصاً اگر کسی وفاء را به معنایی گرفت که آقای خوئی گرفته است. یعنی ایصال الشئ الی آخره. نه آن معنایی که شیخ گرفت یعنی العمل بما یقتضیه العقد. به این ها دقت کنید متوجه می شوید که فرمایشات استادمان حضرت آقای جوادی، از یک طرف معنای شیخ است از یک طرف، اسم مصدر است. باید ببینیم این جا معنای مصدری عقد مطرح است یا معنای اسم مصدری. یعنی عقد بما این که یک مصدر است، یک حدث است، یک حادث است این جا موضوع اوفوا شده است یا به معنای اسم مصدری و معقود و حاصلش موضوع شده است؟ باید ببینیم این حاصل مصدر ما که می گویند معقود ما یک وجود اعتباری دارد و قابلیت استمرار دارد و می شود نقضش کرد و می شود اوفوا به گفت، آیا این موضوع حکم ماست یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.